

دنیانه واریت تصویر

یادبود

۶۰ سال تلاش برای دفاع از شیعه



به مناسبت سالروز رحلت محدث شهر شیعه آیت ا... «آقا بزرگ تهرانی»، معرفی کوتاهی خواهیم داشت از این عالم و یک خاطره خواندنی از تلاش او برای دفاع از شیعه. جالب است بدانید این عالم بزرگ که در عراق از دنیا رفتند، کتاب هایی را از آیت ا... بهجت به امانت گرفته بودند و دیدارهایی با ایشان داشته اند. **رفتن به ۶۲ کتابخانه بین المللی**/ وقتی «جرجی زیدان» نویسنده مسیحی مصری در کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیه» نوشت: «شیعه طایفه ای کوچک بود که اکنون منقرض گشته و آثار قابل اعتنایی ندارد» شیخ آقا بزرگ و دو هم ردیف و دوست علمی ایشان، سید حسن صدر و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء هم پیمان شدند تا هر یک در باب معرفی شیعه کاری را بر عهده گیرند و به این صورت پاسخی به سخن «جرجی زیدان» بدهند. بر پایه این پیمان قرار شد شیخ «آقا بزرگ» فهرستی برای تالیفات شیعه بنویسد که حاصل آن پس از ۶۰ سال تلاش و بازدید شخصی از ۶۲ کتابخانه بین المللی در حجاز، مصر، هند، لبنان، عراق، فلسطین، سوریه، ایران و... کتاب ۲۹ جلدی «الذریعه الی تصانیف الشیعه» شد. **ما برای استراحت نیامده ایم**/ علامه سیدمحسن امین (نویسنده اعیان الشیعه) با شیخ آقابزرگ تهرانی در کتابخانه شیخ العراقین کربلا پیوتوه ای داشتند. ایشان تعریف می کند: «ساعت ۴:۳۰ شب بود که خستگی بر من غالب شد و خوابدم. از خواب که برخاستم، دیدم شیخ آقا بزرگ خوابیده و همچنان مشغول یادداشت برداری است. از او پرسیدم، نمی خوابید؟ فرمود: «من هنوز نشاط دارم.» ما هفت شب در آن جا بودیم. ایشان استراحت منظمی نداشت و می فرمود ما برای استراحت این جا نیامدیم.

برگرفته از کتاب «شیخ آقا بزرگ تهرانی، گردآور «محمدرضا حکیمی»

یادش بخیر



داستانک

گاهی باید عقب رفت!

روی زین سفت دوجرخه نشست و می خواست شروع کنه به پدال زدن. به طور طبیعی پای راست باید شروع کنه، پدال چوبیره که نمی شه باهاش پا زد، باید چرخونده بشه عقب و یک دور کامل بزنه تا به جایی برسه که بلند شی، تمام وزن تو رو جمع کنی رو پای راست و پدال بزنی و ادامه بدی. کوچیک تر که بود، عموش هر وقت می خواست بهش دوجرخه سواری یاد بده، تاکید داشت که حتما پدال رو بچرخونه تا جایی که راحت بتونه پاش رو روش بذاره. حماقت جایی بود که اون نمی فهمید چی کار باید بکنه، بنابراین پاش رو با فشار می داشت جایی که پدال با کوچک ترین فشاری برمی گشت! جایی که درست نبود. این فقط باعث می شد پاش بخوره به زمین و اون پدال فلزی غر بر گرده و صاف بخوره تو ساق پاش! بعضی وقت ها نمی فهمید که باید چیکار کنه و این در ک رو نداشت که بعضی وقت ها باید یک قدم عقب رفت و بعد ادامه داد؛ هر چه قدم این بر گشت زمان بگیره، از یک ساق پای کیود که بهتره؟ نیست؟

انگلیش آموزی

نویسنده: میترا اتاری، تصویر ساز: سعید مرادی



بعضی وقت ها لازمه از میان تاریکی بگذری تا به روشن ترین روزهای زندگی ات برسی

اندک صبر

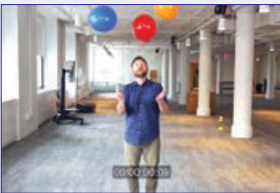
گاهی تنهایی!

شب ها پرند هایش می روند
روزها ستاره هایش
بین آسمان هم که باشی
گاهی باز تنهایی

رضا کاظمی

دور دنیا

رکورد بادکنکی!



گینس ورلدر رکورد/ کتاب رکوردهای گینس طی مسابقه ای از مردم خواست تا شانس خودشان را برای ثبت یک رکورد متفاوت امتحان کنند. شرکت کنندگان باید در این مسابقه تلاش می کردند تا برای مدت زمان بیشتری سه بادکنک را کنترل کنند تا ساده به نظر برسد اما برنده این مسابقه موفق شد تنها ۵ دقیقه و ۳۵ ثانیه بادکنک ها را روی هوا نگه دارد! زمان بقیه شرکت کنندگان به یک دقیقه هم نرسید!

چاقوی انگشتی!



برای افراد کافی تیز هستند. این محصول برای افراد سالمند یا کسانی که داماد از چاقو استفاده می کنند بسیار پر کاربرد است.

بیرون آمدن یک شهر قدیمی از زیر آب!



دیلی میل / شهر «مانسیلا دلا سیرا» در اسپانیا پس از احداث یک سد برای سال های زیادی زیر آب فرو رفته بود. به دلیل دقت نکردن به نزدیک بودن احداث این سد به شهر، این اتفاق افتاد و خیلی زود این شهر به صورت کامل زیر آب رفت. هر چند ساکنان آن پیش از فرو رفتن کامل این شهر در سال ۱۹۵۹، شهر جدیدی را در نزدیکی شهر قبلی ساختند و همه زندگی شان را به آن جا منتقل کردند. حالا و این روزها با فرا رسیدن خشکسالی و کم شدن آب، این شهر قدیمی به تدریج از زیر آب بیرون آمده است و به یک مکان گردشگری جالب تبدیل شده است.

دانستنی ها

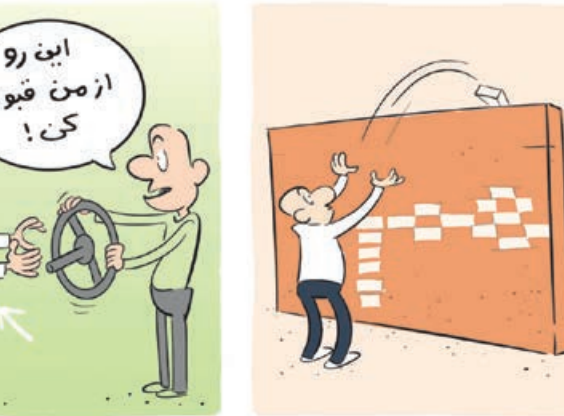


حجم بلیبون ها لیترا آب پشت سد سه دهانه چین آن قدر زیاد است که اگر در پیچه های سد کاملاً باز شود، فشار این جریان آب قادر خواهد بود چرخش زمین را تغییر دهد.



زیر چشمان یوز بلنگ، خط های سیاهی وجود دارد که با جذب نور خورشید مانند عینک آفتابی از چشمان این جانور محافظت می کند.

جیم کری در ۱۵ سالگی ترک تحصیل کرد و برای کمک به امرار معاش خانواده به سرایداری روی آورد.



!؟:÷* /؟:

×÷!*=÷{-=|}

سخن بزرگان



به مناسبت ۴ سپتامبر تولد «فرانسوا شاتوبریان» نویسنده و محقق معروف فرانسوی



خودمونی

اعصاب ندار ها را به مرخصی بفرستید

باسمه تعالی، با عرض سلام و ادب خدمت فضلا، عقلا، دوستان و شاغلان در هر صنف و پیشه ای. عرض مختصری هست، کمی حوصله بفرمایید خواندنش زمان زیادی نمی برد. حضرات مطلع اید در عالم کاسی، امکانی وجود دارد به نام مرخصی؛ فرصتی است پیش بینی شده برای خدادهایی از قبیل (خدای نکرده) بیماری و از دست دادن عزیز و (خدا بخواد) از دواج و بچه دار شدن و جشن و سرور. مخلص کلام و غرض از توضیح دادن این واضحات این که به نظر می رسد در همه این سال ها به یکی از وجوه مرخصی بی توجهی شده است یعنی غیر از موارد گفته شده، موقعیت مرخصی لازم دیگری وجود دارد که مغفول مانده است. این موقعیت بفرنج همانا چیزی نیست جز زمان هایی که بشر، گنداخلق، بی اعصاب و تحمل ناپذیر است. اگر از خواندن این سطور متعجب شده اید، کاملاً حق دارید چرا که اصلاً چنین موقعیتی نه در تعریف مرخصی، تصریح شده است و نه در دایره تجارب و باورهایمان می گنجد. مشکل اما دقیقاً همین جاست که اکثریت نزدیک به همه مان (!) گمان می کنیم عصبیت و بدخلقی حق ماست و دیگرانی که در چنین مواقعی دم پرمان می چرخند، چه ارباب رجوع، چه همکار هم رتبه، چه به ویژه همکار زیردست (که زور شنیدنش ملس است) مستحق دریافت ترکش های جنون ما هستند. این ترکش ها هم هر چیزی می تواند باشد از جمله بی احترامی و عقده گشایی و انتقام گیری و غیبت و ... قول داده بودم زیاده مصلع اوقات شریف نشوم، کلام را همین جا درز می گیرم. فضلا، عقلا، دوستان و شاغلان در هر صنف و پیشه ای! از آن جایی که پای بندی جنابان به قانون، اجازه نمی دهد امکان مرخصی گرفتن را برای موقعیت بی اهمیت و تعریف نشده ای چون بی اعصابی، خرج کنید با شما دیگر حرفی ندارم. ادامه این نامه و اصل خواسته حقیر در حیطه وظایف روسا و مدیران است. بزرگواران مسئول! از آن جایی که ما به قول قدیمی ها با مفهومی به نام کظم غیظ و به گفته امروزی ها کنترل خشم، بیگانه ایم و خشم مان را بر سر اولین جنیده سر راه مان خالی می کنیم لذا از محضر تان خواهشمندم، «اخلاق و اعصاب ناچور» را حتماً و در اسرع وقت به صورت رسمی در تعریف مرخصی بگنجانید (استعلاجی حتی). باشد که زین پس ارباب رجوع های بی گناه و همکاران از همه جا بی خبر مورد عنایت دوستان بی اعصاب قرار نگیرند. با احترام!

خبرالحمدللهراضی بودی یکبار!

سلام، چند پیامک پخونین با جوابش: * ۷۱۰...۰۹۱۵۴: قروتنی، جن زده، شمرده / چی میشه دفعه اولی که پیام میدم برنده شم؟! :-)

میجی... ولی به اینم فکر کنین که چی میشه اگه هزار دفعه پیام بدین و برنده نشین؟! * ۷۷۶...۰۹۱۵۵: سلام، ممنون از حمایتون بیخشید! گمکنه پیامهای دوستلانی که بالحن بی ادبانه به ایده ی طراح محترم خفن استرپی بی احترامی میکنند چاپ نفرمایید. بابا! ما نسبت به این بخش غیرت داریم، ناراحت میشیم. رویا کیهانی.

- ما اینجایی ادب و بی احترامی میکنند نداریم، ولی به فضای خودمونی داریم. * ۷۷۶...۰۹۱۵۵: قروتنی، جن زده، شمرده. (مهدی از مشهد) این شد یه چیزی: حداقل ده دقیقه طول کشید و ارزش داشت واسش هزار تومان پول روز نامه بدیم.

- خبرالحمدللهراضی بودی افغلا!

؟:÷*.:<

صندله داغ

دقایقی با «پژمان» جمشیدی و یک اعتراف هیچ وقت در زندگی الگو نداشتم!

یکی از سوال هایی که در بیشتر مصاحبه ها و تاک شوها از هنرمندان و آدم های مشهور پرسیده می شود، این است که در زندگی چه الگویی داشته اید؟ اما جالب است بدانید، پژمان جمشیدی «اعتراف می کند که هیچ وقت در زندگی اش الگو نداشته است. او روزگاری فوتبالیست بود و حتی به تیم ملی هم راه پیدا کرد و حالا چند سالی چهره پرکار بازیگری محسوب می شود. با این حال به صراحت می گوید: «من هیچ وقت در زندگی الگو نداشتم و هیچ وقت نخواستم شبیه کسی باشم. به طور مثال عاشق شاهرخ بیانی بودم ولی دوست نداشتم بازی فوتبالم شبیه او باشد.» جمشیدی همچنین از عشق بی حد و اندازه اش به مارادونا حرف می زند و خلافتکاری این بازیکن آرژانتینی را دلیل محبوبیتش می داند اما باز هم او را الگوی خودش نمی داند و می گوید: «تنها کسی که واقعا او را دوست داشتم، مارادوناست. همه جوهره او را دوست دارم و البته اگر خلافتکار نبود، شاید او را اصلاً دوست نداشتم!» این اصرار بر الگو نداشتن در دنیای بازیگری هم با پژمان جمشیدی همراه است و اعتراف می کند که: «بهترین از نظر من در دنیای بازیگری «متیو مکانهی» است اما این که بخوام کاری یا اکتی از آن را تقلید کنم یا مسیری که او رفته را بخواهم بروم، اصلاً این طور نیست»

سوسن سیرجانی

تا حالا دقت کردین



ایده و اجرا: صابری و مرادی

ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

* تیترا پرورنده یک شبیه تان را بارها به آدم های مختلفی که برای کار رفته پیش شون، گفتم. یک بیکار ۳۱ ساله * این شغل «گره زانک» که در پرورنده تان نوشید، خیلی شغل دوست داشتنی و جذابی است برای من. حاضر برم ولی باید یک دوره آموزش فارسی برای گره ها بر گزار کنم. * «خوشحال»، گاز گرفتیم آسفالت رو از دست تو. آفرین پسر. شعر طلزت عالی بود. دور همی، خندوند، حالا خوردشید، وقتشه و ... همه شون همین جوری هست دقیقاً. * اگر اون زنوری که در قسمت زوم نشان دادید، زنور عسله پس منم «براد بیتم».

* ممنونم از متن های «دور دنیا»تون. مونا فلاح، ۱۲ ساله، فاروج * «همشهری سلام» جون، الان ۱۰ روزه که نخوندمت چون رئیس مون عوض شده. رئیس جدیدمون روزنامه نمی خونه. به امیدروزی که دوباره بیای شرکت مون. نوذری، مشهد * برای صفحه «جوانه»، واقعا که همه تون معر که اید دوستای خودم، آفرین به زهرا فرهادی، عزیز که واقعا ترگوندد. فقط کاش شعرهای شاد هم بذارید.

* خواندن ۱۰ جمله زیبا و تامل برانگیز از «پروفسور حسابی» حسابی من را شو که کرد. * شما که زنور عسل رو از غیر عسل تشخیص نمیدی، ننویس زنور عسل، زنور عسل فقط گروهی زندگی می کنه همرا ایا مکه. * آتیش زدم به مال، به خاطر آق کمال! یک دستفروش * تولدم ۲۳ شهریور. از اون جایی که می دونم هیچ کس به یادم نیست، گفتم واسه دلگرمی خودم به خودم تبریک بگم. حوریا چون تولدت مبارک. از طرف خودم